**باسمه تعالی**

**درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری**

**جلسه5 - 13960911 کتاب العدد / آیات عدّه در قرآن / آیه 228 سوره بقره / معنای قروء**

خلاصه:

پیرامون وجوه جمع بین روایت‌هایی که قروء را به اطهار تفسیر می‌کرد و روایت‌هایی که قروء را به حیض تفسیر می‌کرد بحث می‌کردیم. عرض کردیم که مرحوم شیخ مجموعاً هفت وجه در مورد روایت‌های مفسره قروء به حیض ذکر کرده است.

وجه جمع اول

وجه اول حمل به تقیه بود که عرض کردیم مراد از حمل به تقیه، بیان حکم صورت تقیه یا حمل به تقیه به اعتبار **أنا خالفت بینهم** است، زیرا امام7 نمی‌خواستند در بین همه شیعه‌ها یک فتوا باشد و به همین دلیل گاهی فتوای خلاف واقع را بیان می‌کردند. البته عرض کردم این‌که ما روایات مفسّره قروء به حیض را به تقیه حمل کنیم به این معنا که امام7 حکم صورت تقیه را بیان کنند، این از باب جمع عرفی است و خیلی مسئله‌ای ندارد، ولی این‌که حمل کنیم به این‌که امام7 می‌خواسته‌اند اختلاف بیاندازند، وجه متعارفی برای جمع عرفی بین روایات نیست. در واقع بعد از این‌که ما مسلم دانستیم که روایت‌های اطهار را به خاطر اجماع باید بپذیریم و دانستیم که روایات دیگر مطابق واقع نیستند، توجیهش به این صورت است.

مرحوم شیخ خیلی وقت‌ها در تهذیب روایت‌هایی را حمل به تقیه می‌کند و می‌فرماید: **لموافقته لمذهب بعض العامه**[[1]](#footnote-1) و ممکن است این تعبیر از همین باب باشد که چون مسلم است که دسته اول باید ترجیح داده شود، دسته دوم را این طور توجیه می‌کند که چون بعضی از عامه این‌جا چنین گفته‌اند شاید راوی در شرایطی بوده که با آن‌ها همراه بوده است. بنابراین موافقت با بعض عامه بنفسه دلیل بر بطلان نیست، بلکه بعد از مسلم بودن بطلان روایت و این‌که فی الجمله خلل دارد، توجیهِ بعد از اثبات اصل نادرست بودن روایت است. بحث **أنا خالفت بینهم** را عرض کردم، حال قدری به روایاتش اشاره می‌کنم. این تعبیر را مرحوم شیخ در عدّه دارد و می‌فرماید:

**و یبین ذلک أیضا: أنه قد روی عن الصادق7 أنه سئل عن اختلاف أصحابه فی المواقیت و غیر ذلک؟ فقال7: «أنا خالفت بینهم»**.[[2]](#footnote-2)

عرض کردم این عبارت را در روایات نداریم بلکه با تعبیراتی مثل **ذلک من قبلی** وارد شده که روایاتش را جلسه قبل خواندم.

وجه جمع دوم

اما وجه دوم این بود که روایت‌های مفسره قروء به حیض را بر نقل قول از مخالفان حمل کنیم که مرحوم شیخ بعضی جاها این طور حمل کرده است. ایشان در مورد روایت عبد الله بن میمون و اسحاق بن عمار عن من حدثه این مطلب را ذکر کرده است و در هر دو هم این احتمال جا دارد. البته عرض کردیم بنابر روایاتی گاهی هنگامی که مخالفین نزد امام صادق7 می‌آمدند و از ایشان سؤال می‌کردند، حضرت7 فتوای مخالفین را نقل می‌کردند. گفتیم ممکن است در روایت عبد الله بن میمون هم چون مخاطبینشان سنی بوده‌اند، برای سنی‌ها فتوای عامه را نقل کرده‌اند و به عنوان شاهد روایت معاذ هراء را آوردم. متن اصلی روایت معاذ را خواندم حالا آدرس‌هایش را نقل می‌کنم. در رجال کشی صفحه 252 حدیث 470 است و سندش هم این است: **حمدویه و ابراهیم ابنا نصیر**، من محمد بن نصیر به کار بردم که اصلاً در سند نیست. محمد بن نصیر برادر این دو است. حمدویه بن نصیر، ابراهیم بن نصیر و محمد بن نصیر برادر هستند. هم حمدویه هم ابراهیم بن نصیر توثیق صریح دارند.

**قالا حدثنا یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن حسین بن معاذ عن أبیه معاذ بن مسلم النحوی عن أبی عبد الله7 قال لی: بلغنی أنک تقعد فی الجامع فتفتی الناس قال قلت: نعم و قد أردت أن أسألک عن ذلک قبل أن أخرج إنی أقعد فی المسجد فیجی‏ء الرجل یسألنی عن الشی‏ء فإذا عرفته بالخلاف لکم أخبرته بما یفعلون و یجی‏ء الرجل أعرفه بحبکم أو مودتکم فأخبره بما جاء عنکم و یجی‏ء الرجل لا أعرفه و لا أدری من هو فأقول جاء عن فلان کذا و جاء عن فلان کذا فأدخل قولکم فیما بین ذلک قال فقال لی: اصنع کذا فإنی کذا أصنع.**[[3]](#footnote-3)

قطعه مهم ذیل حدیث است یعنی **فانی کذا اصنع**. این روایت به این تفصیل در جای دیگر نیامده است ولی چکیده روایت در علل الشرایع و تهذیب آمده است.

در تهذیب جلد 6 صفحه 225 حدیث 539 که سی و یکم باب است با این سند وارد شده است:

**محمد بن علی بن المحبوب عن العبّاس بن معروف عن عبد اللّه بن المغیرة عن معاذ الهرّاء و کان أبو عبد اللّه7 یسمّیه النّحویّ قال: قلت لأبی عبد اللّه7 إنّی أجلس فی المسجد...**[[4]](#footnote-4)

و آن روایت را آورده است.

در علل الشرایع جلد 2 صفحه 531 باب 315 حدیث 2، سند این طور است:

**جعفر بن علیّ عن علیّ بن عبد اللّه عن معاذ قال: قلت لأبی عبد اللّه7 إنّی أجلس فی المجلس**

**فی المجلس** است ولی باید **فی المسجد** باشد. در نقل تهذیب مسجد دارد و در نقل رجال کشی هم **انّک تقعد فی الجامع** آمده است، جامع یعنی مسجد جامع. باید مسجد باشد، مجلس خیلی بی‌مزه است.

**إنّی أجلس فی المجلس فیأتینی الرّجل فإذا عرفت أنّه یخالفکم أخبرته بقول غیرکم و إن کان ممّن یقول بقولکم**

این‌جا باید **اخبرته بقولکم** داشته باشد، چون این بقولکم تکرار شده است، باید از این بقولکم به آن بقولکم پرش کرده باشد،

**و ان کان ممن یقول بقولکم اخبرته بقولکم.**

در تهذیب آمده است: **و إذا کان ممّن یقول بقولکم أخبرته بقولکم.**

یکی از عوامل وقوع سقط در نسخ تکرار یک لفظ است. وقتی لفظی تکرار می‌شود، پرش و انتقال قلم از این لفظ به لفظ مشابهش رخ می‌دهد. باید این طور باشد: **و ان کان ممن یقول بقولکم اخبره بقولکم یا اخبرته بقولکم فان کان ممن لا ادری، اخبرته بقولکم و قول غیرکم.** باید این طوری باشد.

**فإن کان ممّن لا أدری أخبرته بقولکم [و] قول غیرکم فیختار لنفسه قال رحمک اللّه هکذا فاصنع**.[[5]](#footnote-5)

هر دو را خبر می‌دهد و او خودش انتخاب می‌کند.

سند علل

عرض کردم این سند جعفر بن علی عن علی بن عبد الله گیر دارد. آن‌چه در کتب صدوق مکرر هست جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره کوفی است که از جدش حسن بن علی کوفی و او هم از جدش عبد الله بن مغیره مکرر روایت دارد. در موارد متعدد در کتب صدوق، در بعضی جاهای همین کتاب علل هم هست و سند دقیقاً شبیه سند تهذیب می‌شود که عبد الله بن مغیره از معاذ که همان معاذ بن مسلم هرّاء است نقل می‌کند. عبد الله بن مغیره از معاذ هرّاء در جاهای دیگر هم روایت دارد. در کافی جلد 3 صفحه 316 حدیث 22 و در خصال صفحه 347 حدیث 20 روایت دارد.

به این نکته اشاره کردم که در این باب همه سندها مشوّش است، یعنی چهار روایت هست که در همه سقطی چیزی رخ داده است. نمی‌دانم منشأ دقیقش چیست. در علل نگاه کردم بعضی باب‌ها قبل و بعد از این باب هست که از این سقط‌ها در آن‌ها زیاد وجود دارد. شاید این‌جا مثلاً ناسخ خیلی خسته بوده است. امروز یک بار کل علل را از اول تا آخر تورّق کردم، در جلد اول چنین مشکلی ندیدم، در جلد دوم هم تا باب 305 با تورّق سریعی که کردم این مشکل را ندیدم. ولی از باب 305 تا باب 361، در باب‌های مختلف این مشکل را دیدم. البته در بعضی از باب‌های قبلی علل مشکل دیگری هست مثلاً باب‌هایی هست که عنوان باب آمده ولی بیاض است و خود متن آورده نشده است.

جلد 1 باب 175، 178، 226، 229 و جلد 2، باب 105، 187، 280. البته در بعضی از این‌ها محشی در حاشیه می‌گوید این باید در اصل بوده باشد و در نسخه موجود سقط شده است. محشی شواهدی آورده است مثلاً می‌گوید شیخ صدوق در فلان کتابش گفته است که من روایت این را در علل آورده‌ام در حالی که نیست.

در باب 305 حدیث 1 این است: **أبی رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن الحسن بن عطیّة قال: قلت لأبی عبد اللّه7.**[[6]](#footnote-6)

بعد از سعد بن عبد الله حسن بن عطیه است و پیداست که فاصله چقدر زیاد است.

باب 306 هم حدیث اولش سقط دارد: **ابی رحمه الله قال حدثنا علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن الحلبی**.[[7]](#footnote-7)

پدر ابراهیم بن هاشم از حماد حلبی نقل می‌کند، این‌جا باید ابن ابی عمیر افتاده باشد.

باب 307، حدیث 1: **ابی رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن ابی بصیر**.[[8]](#footnote-8) از سعد بن عبد الله دوباره به ابی بصیر پریده است.

باب 315 همین باب مورد بحث ما است که عرض کردم در تقریباً همه‌اش سقط‌هایی رخ داده است. فرصت نشد همه موارد ابی اسحاق ارجانی را ببینم که در کجاها هست، همین جور که داشتم علل را نگاه می‌کردم جایی دیدم عثمان بن عیسی از ابی اسحاق ارجانی نقل می‌کند، جزء آن طبقه‌ها است و به احمد بن ادریس که متوفی 306 است اصلاً نمی‌خورد.

باب 324 حدیث 2: **حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد بن عیسی عن سماعه.**[[9]](#footnote-9) احمد بن محمد بن عیسی با سماعه خیلی فاصله دارد.

باب 326 از همه این‌ها عجیب‌تر است که روایت‌های متعدد آن اشکال دارد.

حدیث 6: **حدثنا محمد بن موسی بن متوکّل عن اسحاق بن عمار**[[10]](#footnote-10)

هفتم: **عن ابی عبد الله.**[[11]](#footnote-11)

هشتم: **حدثنا محمد بن حسن عن زراره.**[[12]](#footnote-12)

نهم: **و بهذا الاسناد عن احدهما**.[[13]](#footnote-13)

دهم: **حدثنا محمد بن موسی المتوکّل عن عبد الله بن الجعفر الحمیری عن عنبسة بن مصعب**.[[14]](#footnote-14)

یازدهم: **و روی عن ابی جعفر**.[[15]](#footnote-15)

روایت ششم تا یازدهم همه این شکلی است و متوجه نشدم چرا این قدر مشوش است. هم‌چنین روایت 14 تا 19 باب هم گیر دارد. چهاردهم: **حدثنا محمد بن الحسن**،[[16]](#footnote-16) حسن بن حسن الابان نوشته که حسین بن حسن بن ابان است و آن مهم نیست. **عن اسماعیل بن خالد**. حسین بن حسن بن ابان راوی حسین بن سعید است، رفته تا اسماعیل بن خالد که از اصحاب امام صادق7 است.

پانزدهم: **و بهذا الاسناد عن الحسن بن کثیر**.[[17]](#footnote-17) معلوم نیست چه کسی از حسن بن کثیر نقل می‌کند.

شانزدهم: **و روی عن ابی جعفر7**.[[18]](#footnote-18)

هفدهم: **و بهذا الاسناد عن ابی جعفر7**.[[19]](#footnote-19) بهذا الاسناد یعنی به کدام سند؟ خیلی مشوش است.

هجدهم: دوباره **و بهذا الاسناد عن ابی جعفر7**.[[20]](#footnote-20)

نوزدهم: **ابی رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن موسی البجلی عن ابی عبدالله7**.[[21]](#footnote-21) این‌جا مشکل نسخه‌ای وجود داشته است. ممکن است نسخه‌های خطی‌ای وجود داشته باشد که این مشکلات را نداشته باشد. این نسخه چاپی موجود این مشکلات را دارد و در هر چهار روایت این باب هم مشکل وجود دارد. نمی‌دانم منشأ این مشکل چیست.[[22]](#footnote-22)

البته این نکته را هم بگویم که وثاقت ناسخ خراب نمی‌شود. فرق است بین مشکل‌های سندی و مشکل‌های متنی. مثلاً ناسخ تفسیر عیّاشی سندها را نیاورده است ولی متن‌هایش مشکل خاصی ندارد. اتفاقاً حاج آقا در مورد تفسیر عیاشی می‌فرمودند که خیلی وقت‌ها متن‌هایش از متن‌های کتب درجه اولی مثل کافی هم بهتر است. متن‌هایش خیلی پاکیزه است. می‌گفتند حیف که ناسخ سندهایش را حذف کرده است.

مشکلاتی که این‌جا هست مشکلات متنی نیست. گاهی ناسخ از آوردن سند خسته می‌شود و نسبت به سند بی‌خیال می‌شود ولی معنایش این نیست که نسبت به متن بی‌خیال شود.[[23]](#footnote-23) [[24]](#footnote-24) [[25]](#footnote-25)

وجه جمع سوم و چهارم

این وجه سومی که نقل می‌کنم الهام گرفته از کلام شیخ است و از این‌که گفتم هفت وجه معذرت می‌خواهم و شش وجه برای مرحوم شیخ است. مرحوم شیخ دارد عبارتی دارد که قدری نیاز به توضیح دارد. این را می‌خوانم و وجه سوم و چهارم را با هم توضیح می‌دهم. روایت این است:

**عنه عن محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن بعض أصحابه أظنّه محمّد بن عبد اللّه بن هلال أو علیّ بن الحکم عن العلاء بن رزین عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر7 قال: سألته عن الرّجل یطلّق امرأته متی تبین منه قال حین یطلع الدّم من الحیضة الثّالثة تملک نفسها.**

به محض این‌که داخل در حیضه ثالثه شد، عده تمام می‌شود و دیگر مرد حق رجوع ندارد.

**قلت فلها أن تتزوّج فی تلک الحال قال نعم و لکن لا تمکّن الزّوج من نفسها حتّی تطهر من الدّم.**

این روایت است و می‌گوید در حالت حیض هم ازدواج صحیح است ولی چون حائض است **لا تمکّن الزوج من نفسها حتی تطهر من الدم**.

این روایت را کار ندارم. مرحوم شیخ در ذیلش توضیحی دارد:

**قال محمّد بن الحسن: إذا رأت الدّم من الحیضة الثّالثة ملکت نفسها و حلّت للأزواج و جاز لها أن تعقد علی نفسها و الأفضل لها أن تترک التّزویج إلی أن تغتسل فإن عقدت فلا تمکّن من نفسها إلّا بعد الغسل و هو مذهب الحسن بن سماعة و علیّ بن إبراهیم بن هاشم و کان جعفر بن سماعة یقول تبین عند رؤیة الدّم غیر أنّه لا یحلّ لها أن تعقد علی نفسها إلّا بعد الغسل.**

وجه سوم این است که تفصیل قائل شویم بین این‌که اصل بینونت بین زن و شوهر با ورود در حیض ثالثه است ولی جواز تزویج بعد از این‌که از حیض خارج شد و غسل کرد می‌آید. در عدّه چند حکم دارد. یکی این‌که در عدّه زوج مطلّق می‌تواند رجوع کند. یکی این‌که در عدّه ازدواج صحیح نیست. نسبت به صحّت ازدواج این حکم ادامه دارد تا از حیض ثالثه پاک شود و غسل کند. حق رجوع با دخول در حیض ثالثه تمام می‌شود. این وجه جمع بین روایات است. شاهد این وجه جمع چیست؟ جعفر بن سماعه می‌گوید ازدواج جایز نیست، شیخ به یک معنا قائل به همین است ولی می‌فرماید ازدواج مکروه است. همین وجه جمع را فی الجمله قائل است ولی با کراهت ازدواج. اصل وجه جمعش این روایت است:

**عن زرارة قال: قلت لأبی جعفر7إنّی سمعت ربیعة الرّأی یقول إذا رأت الدّم من الحیضة الثّالثة بانت منه و إنّما القرء ما بین الحیضتین و زعم أنّه إنّما أخذ ذلک برأیه فقال أبو جعفر7کذب لعمری ما قال ذلک برأیه و لکنّه أخذه عن علیّ7قال قلت له و ما قال فیها علیّ7قال کان یقول إذا رأت الدّم من الحیضة الثّالثة فقد انقضت عدّتها و لا سبیل له علیها و إنّما القرء ما بین الحیضتین**.[[26]](#footnote-26)

شوهر دیگر نمی‌تواند مراجعه کند لکن ذیلی دارد:

**و لیس لها أن تتزوّج حتّی تغتسل من الحیضة الثّالثة**.

مرحوم شیخ فتوای جعفر بن سماعه را که نقل می‌کند می‌فرماید:

**و الّذی اخترناه هو الأولی و به کان یفتی شیخنا رحمه اللّه و قد صرّح بذلک أبو جعفر7فی روایة زرارة الّتی رواها عنه عمر بن أذینة من قوله و حلّت للأزواج. و الروایة التی رواها موسی بن بکر عن زراره عن ابی جعفر7** با همین شاهد جمعی که عرض کردم **من قوله و لیس لها أن تتزوج حتی تغتسل من الحیضة الثالثة**

**محمولة علی الکراهیّة التی قدمنا ذکرها**.[[27]](#footnote-27) می‌فرماید به قرینه آن **حلت للازواج** صریح است در این‌که برای ازواج حلال است. **لیس لها أن تتزوج** صریح در حرام بودن نیست و در جایی که کراهت داشته باشد هم این تعبیر را می‌توان به کار برد. بنابراین ایشان وجه جمع جعفر بن سماعه را نمی‌پذیرد و می‌فرماید جمع بین روایات این است که روایات ناهیه از تزوّج را حمل بر کراهت تزوّج کنیم و روایاتی که تبین عند دخول در حیض را گفته حمل بر آن حکم قبلی کنیم. این هم وجه چهارم بود.

وجه جمع پنجم

وجه پنجم این است که مرحوم شیخ روایات حیض را بر شروع در حیض حمل کرده است نه ختم حیض.

**فاما ما رواه أحمد بن محمّد بن عیسی عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبد اللّه7قال: عدّة الّتی تحیض و یستقیم حیضها ثلاثة أقراء و هی ثلاث حیض. سعد بن عبد اللّه عن أیّوب بن نوح عن صفوان عن عبد اللّه بن مسکان عن أبی بصیر قال: عدّة الّتی تحیض و یستقیم حیضها ثلاثة أقراء و هی ثلاث حیض. فالوجه فی هذین الخبرین أیضاً التّقیّة**

ایشان یک وجه تقیه را مطرح می‌کند که همان وجه قبلی است،

**علی أنّ قوله ثلاث حیض یحتمل أن یکون إذا رأت الدّم من الحیضة الثّالثة لأنّه یکون قد مضی لها حیضتان و تری الدّم من الحیضة الثّالثة فتصیر ثلاثة و لیس فی الخبر أنّها تستوفی الحیضة الثّالثة.**[[28]](#footnote-28)

خلاصه با دخول در حیض مراد است. شاید این وجه روشن‌ترین وجه جمع نسبت به جمیع وجوه دیگر باشد. البته با این توضیح که در آن زمان‌ها وقتی می‌گفتند مراد از قروء حیض است، ظاهر قروء این است که کلّ حیض پایان پذیرد. عده‌اش این است که حیض ببیند و ظاهر حیض دیدن این است که حیض ببیند و تمام شود. سنی‌ها هم که ثلاثه قروء را به ثلاثه حیض تفسیر می‌کردند مرادشان اتمام حیض است، نه دخول در حیض. به قرینه صراحت در روایاتی که گفته است با دخول در حیض عده تمام می‌شود، نمی‌شود انکار کرد که ظهور این روایت در این است که باید حیض تمام شود ولی به خاطر صراحت آن روایت از ظهور این روایت در این‌که مراد استیفای حیض است رفع ید می‌کنیم. از باب حمل ظاهر بر اظهر است با این ضمیمه که ممکن است علت تعبیر امام7 همان تقیه باشد. یعنی امام7 نوعی توریه کردند با آن توجیهاتی که در مورد تقیه عرض کردم. امام7 این جور تعبیر و توریه کرده‌اند به خاطر این‌که نمی‌خواسته‌اند مثلاً با مذهب ابو حنیفه مخالفت کرده باشند.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

1. . تهذیب، ج 1، ص 92: فهذا الخبر محمول على التقيّة لأنّه موافق لمذهب‏ بعض‏ العامّة ممّن يرى المسح و يقول باستيعاب الرجل و هو خلاف الحقّ على ما بيّنّاه. [↑](#footnote-ref-1)
2. . العدّة فی اصول الفقه، ج 1، ص 130: و يبين ذلك أيضا: أنه قد روي عن الصادق7 أنه سئل عن اختلاف أصحابه في المواقيت و غير ذلك؟ فقال7: «أنا خالفت بينهم»، فترك الإنكار لاختلافهم، ثم أضاف الاختلاف إلى أنه أمرهم به، فلو لا أن ذلك كان جائزا لما جاز ذلك عنه. [↑](#footnote-ref-2)
3. . رجال کشی، ص 252، ر 470: حدثني حمدويه و إبراهيم ابنا نصير قالا حدثنا يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن حسين بن معاذ عن أبيه معاذ بن مسلم النحوي عن أبي عبد الله (ع) قال لي: بلغني أنك تقعد في الجامع فتفتي الناس قال قلت: نعم و قد أردت أن أسألك عن ذلك قبل أن أخرج إني أقعد في المسجد فيجي‏ء الرجل يسألني عن الشي‏ء فإذا عرفته بالخلاف لكم أخبرته بما يفعلون و يجي‏ء الرجل أعرفه بحبكم أو مودتكم فأخبره بما جاء عنكم و يجي‏ء الرجل لا أعرفه و لا أدري من هو فأقول جاء عن فلان كذا و جاء عن فلان كذا فأدخل قولكم فيما بين ذلك قال فقال لي: اصنع كذا فإني كذا أصنع. [↑](#footnote-ref-3)
4. . تهذیب، ج 6، ص 225، ح 539: عنه عن العبّاس بن معروف عن عبد اللّه بن المغيرة عن معاذ الهرّاء و كان أبو عبد اللّه7يسمّيه النّحويّ قال: قلت لأبي عبد اللّه7إنّي أجلس في المسجد فيأتيني الرّجل فإذا عرفت‏ أنّه‏ يخالفكم‏ أخبرته بقول غيركم و إذا كان ممّن لا أدري أخبرته بقولكم و قول غيركم فيختار لنفسه و إذا كان ممّن يقول بقولكم أخبرته بقولكم فقال رحمك اللّه هكذا فاصنع. [↑](#footnote-ref-4)
5. . علل الشرایع، ج 2، ص 531، باب 315، ح 2: حدّثنا جعفر بن عليّ عن عليّ بن عبد اللّه عن معاذ قال: قلت لأبي عبد اللّه7إنّي أجلس في المجلس فيأتيني الرّجل فإذا عرفت أنّه يخالفكم أخبرته بقول غيركم و إن كان ممّن يقول بقولكم فإن كان ممّن لا أدري أخبرته بقولكم [و] قول غيركم فيختار لنفسه قال رحمك اللّه هكذا فاصنع. [↑](#footnote-ref-5)
6. . علل الشرایع، ج 2، ص 525، ح 1: أبي رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن الحسن بن عطيّة قال: قلت لأبي عبد اللّه7حدّثني كيف قال اللّه لإبليس فإنّك من المنظرين إلى‏ يوم الوقت المعلوم قال لشي‏ء كان تقدّم شكره عليه قلت و ما هو قال ركعتان ركعهما في السّماء في ألفي سنة أو في أربعة آلاف سنة. [↑](#footnote-ref-6)
7. . علل الشرایع، ج 2، ص 526: أبي رحمه اللّه قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد عن الحلبيّ قال: سألت أبا عبد اللّه7لم سمّي الرّجيم رجيماً فقال لأنّه يرجم فقلت فهل ينقلب إذا رجم قال لا و لكنّه يكون في العلم مرجوماً. [↑](#footnote-ref-7)
8. . علل الشرایع، ج 2، ص 526: أبي رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن أبي بصير عن أبي عبد اللّه7قال: سألته عن الخنّاس قال إنّ إبليس يلتقم القلب فإذا ذكر اللّه خنس فلذلك سمّي الخنّاس. [↑](#footnote-ref-8)
9. . علل الشرایع، ج 2، ص 535: حدّثنا محمّد بن الحسن قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن سماعة قال: سألته عن رجل استأجر أجيراً فأخذ الأجير متاعه فقال هو مؤتمن ثمّ قال الأجير و الضّيف أمينان ليس يقع عليهما حدّ السّرقة. [↑](#footnote-ref-9)
10. . علل الشرایع، ج 2، ص 539: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل عن إسحاق بن عمّار قال: سألت أبا عبد اللّه7عن رجل شرب حسوة خمرة قال يجلد ثمانين جلدةً قليلها و كثيرها حرام. [↑](#footnote-ref-10)
11. . علل الشرایع، ج 2، ص 539: و عن أبي عبد اللّه7قال: أتي عمر بن الخطّاب بقدامة بن مطعون قد شرب الخمر فقامت عليه البيّنة فسأل عليّاً7فأمره أن يجلده ثمانين جلدةً فقال قدامة يا أمير المؤمنين ليس عليّ جلد أنا من أهل هذه الآية ليس على الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات جناح فيما طعموا فقرأ الآية حتّى أتمّها فقال له عليّ7فأنت لست من أهل فيما طعم أهلها و هو لهم حلال قال و قال عليّ7إنّ الشّارب إذا شرب لم يدر ما يأكل و لا ما يصنع فاجلدوه ثمانين جلدةً. [↑](#footnote-ref-11)
12. . علل الشرایع، ج 2، ص 539: حدّثنا محمّد بن الحسن عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر7و سمعتهم يقولون إنّ عليّاً7قال إذا شرب الرّجل الخمر فسكر هذى فإذا هذى افترى فإذا فعل ذلك فاجلدوه حدّ المفتري ثمانين قال أبو جعفر7إذا سكر من النّبيذ المسكر و الخمر جلد ثمانين. [↑](#footnote-ref-12)
13. . علل الشرایع، ج 2، ص 539: و بهذا الإسناد عن أحدهما7قال: كان عليّ7يضرب في الخمر و النّبيذ ثمانين جلدةً الحرّ و العبد و اليهوديّ و النّصرانيّ فقال ليس لهم أن يظهروا شربه يكون ذلك في بيوتهم قال سمعته يقول من شرب الخمر فاجلدوه فإن عاد فاجلدوه فإن عاد فاقتلوه في الثّالثة. [↑](#footnote-ref-13)
14. . علل الشرایع، ج 2، ص 539: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل عن عبد اللّه بن جعفر الحميريّ عن عنبسة بن مصعب قال: قلت لأبي عبد اللّه7كانت لي جارية فشربت فرأيت أحدّها قال نعم و لكن ذلك في ستر بحال السّلطان. [↑](#footnote-ref-14)
15. . علل الشرایع، ج 2، ص 539: و روي عن أبي جعفر7في قذف محصنة حرّة قال يجلد ثمانين لأنّه إنّما يجلد بحقّها. [↑](#footnote-ref-15)
16. . علل الشرایع، ج 2، ص 540: حدّثنا محمّد بن الحسن عن الحسن بن الحسن بن أبان عن إسماعيل بن خالد قال: قلت لأبي عبد اللّه7في القرآن الرّجم قال نعم قال الشّيخ و الشّيخة إذا زنيا فارجموهما البتّة فإنّهما قد قضيا الشّهوة. [↑](#footnote-ref-16)
17. . علل الشرایع، ج 2، ص 540: و بهذا الإسناد عن الحسن بن كثير عن أبيه قال: خرج أمير المؤمنين7بشراحة الهمدانيّة فكاد النّاس يقتل بعضها بعضاً من الزّحام فلمّا رأى ذلك أمر بردّها حتّى إذا خفّت الزّحمة أخرجت و أغلق الباب قال فرموها حتّى ماتت قال ثمّ أمر بالباب ففتح قال فجعل من يدخل يلعنها قال فلمّا رأى ذلك نادى مناديه أيّها النّاس ارفعوا ألسنتكم عنها فإنّه لا يقام حدّ إلّا كان كفّارة ذلك الذّنب كما يجزى الدّين بالدّين قال فو اللّه ما تحرّك شفة لها. [↑](#footnote-ref-17)
18. . علل الشرایع، ج 2، ص 540: و روي عن أبي جعفر7يقول قضى عليّ7في رجل تزوّج امرأة رجل أنّه ترجم المرأة و يضرب الرّجل الحدّ و قال لو علمت أنّك علمت به لفضخت رأسك بالحجارة. [↑](#footnote-ref-18)
19. . علل الشرایع، ج 2، ص 540: و بهذا الإسناد عن أبي جعفر7قال قال أمير المؤمنين7لا يرجم رجل و لا امرأة حتّى يشهد عليهما أربعة شهود على الإيلاج و الإخراج قال قال لا أحبّ أن أكون أوّل الشّهود الأربعة أخشى أن ينكل بعضهم فأجلد. [↑](#footnote-ref-19)
20. . علل الشرایع، ج 2، ص 541: و بهذا الإسناد عن أبي جعفر7إنّ أوّل من [ما] استحلّ الأمراء العذاب لكذبة كذبها أنس بن مالك على رسول اللّه ص- [أنّه‏] سمر يد رجل إلى الحائط و من ثمّ استحلّ الأمراء العذاب. [↑](#footnote-ref-20)
21. . علل الشرایع، ج 2، ص 541: أبي رحمه اللّه قال حدّثنا سعد بن عبد اللّه عن موسى البجليّ عن أبي عبد اللّه7قال: إنّ أمير المؤمنين7ضرب رجلًا مع امرأة في بيت واحد مائةً إلّا سوطاً أو سوطين قلت بلا بيّنة قال أ لا ترى أنّه قال ادرءوا لو كانت البيّنة لأتمّه. [↑](#footnote-ref-21)
22. . پاسخ سؤال: آن را با توجه به قرائن دیگر تصحیح کردیم، یعنی با توجه به اینکه مشابهش در تهذیب وارد شده است وگرنه به خود اینها که نمیشد اعتماد کرد. [↑](#footnote-ref-22)
23. . پاسخ سؤال: نه، آن نکتهای کلی در مورد این است که چگونه میتوان اعتبار این نسخ را اثبات کرد. فرض این است که ما آن اشکال کلی را در جای خودش حل کردهایم. اگر مثلاً نسخهای را ببینیم که نوعاً گیر دارد، اگر هم به طور کلی آن مشکل را حل کرده باشیم - که ما کردهایم - در جاهایی که از جهت سندی گیر دارد سند از اعتماد میافتد و جاهایی که متنش مشکل داشته باشد متن از اعتماد میافتد. ما قائل به مسلکی به نام توسّط در حجّیت و توسط در اعتبار هستیم که در جای خود باید توضیح دهیم. [↑](#footnote-ref-23)
24. . پاسخ سؤال: نه نقل آن ملخّص است. یعنی آن دو نقل نقلهای کوتاه است ولی نقلی که در رجال کشی هست خیلی مفصّلتر است. اینها با هم منافات ندارند یعنی نقل رجال کشی شهادت اثباتی دارد و آن یکی از باب عدم الشهاده است نه شهادت نفیی. این از مصادیق بحث زیاده الثقه است که پارسال بحث کردیم. [↑](#footnote-ref-24)
25. . پاسخ سؤال: هکذا اصنع باید بگوید نه فاصنع. آن «ف» تناسب ندارد. در نقل رجال کشی هم اصنع کذا فانی کذا اصنع دارد. به هر حال در تمام نقلها امر اصنع کذا وجود دارد. [↑](#footnote-ref-25)
26. . کافی، ج 6، ص 88، ح 9: عنه عن صفوان عن موسى بن بكر عن زرارة قال: قلت لأبي جعفر7إنّي سمعت ربيعة الرّأي يقول إذا رأت الدّم من الحيضة الثّالثة بانت منه و إنّما القرء ما بين الحيضتين و زعم أنّه إنّما أخذ ذلك برأيه فقال أبو جعفر7كذب لعمري ما قال ذلك برأيه و لكنّه أخذه عن عليّ7قال قلت له و ما قال فيها عليّ7قال كان يقول إذا رأت الدّم من الحيضة الثّالثة فقد انقضت عدّتها و لا سبيل له عليها و إنّما القرء ما بين الحيضتين و ليس لها أن تتزوّج حتّى تغتسل من الحيضة الثّالثة. [↑](#footnote-ref-26)
27. . تهذیب، ج 8، ص 124، ح 431: عنه عن محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن بعض أصحابه أظنّه محمّد بن عبد اللّه بن هلال أو عليّ بن الحكم عن العلاء بن رزين عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر7قال: سألته عن الرّجل يطلّق امرأته متى تبين منه قال حين يطلع الدّم من الحيضة الثّالثة تملك نفسها قلت فلها أن تتزوّج في تلك الحال قال نعم و لكن لا تمكّن الزّوج من نفسها حتّى تطهر من الدّم. قال محمّد بن الحسن: إذا رأت الدّم من الحيضة الثّالثة ملكت نفسها و حلّت للأزواج و جاز لها أن تعقد على نفسها و الأفضل لها أن تترك التّزويج إلى أن تغتسل فإن عقدت فلا تمكّن من نفسها إلّا بعد الغسل و هو مذهب الحسن بن سماعة و عليّ بن إبراهيم بن هاشم و كان جعفر بن سماعة يقول تبين عند رؤية الدّم غير أنّه لا يحلّ لها أن تعقد على نفسها إلّا بعد الغسل و الّذي اخترناه هو الأولى و به كان يفتي شيخنا رحمه اللّه و قد صرّح بذلك أبو جعفر7في رواية زرارة الّتي رواها عنه عمر بن أذينة من قوله و حلّت للأزواج و الرّواية الّتي‏ رواها موسى بن بكر عن زرارة عن أبي جعفر7من قوله و ليس لها أن تتزوّج حتّى تغتسل من الحيضة الثّالثة، محمولة على الكراهية الّتي قدّمنا ذكرها و ما قدّمناه من أنّه يجوز العقد عليها قد رواه أيضاً محمّد بن مسلم و قد قدّمنا ذكر الرّواية بذلك أيضاً و ذكر أنّها لا تمكّن من نفسها إلّا بعد الغسل حسب ما قدّمناه.‏ [↑](#footnote-ref-27)
28. . تهذیب، ج 8، ص 126: فاما ما رواه أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبد اللّه7قال: عدّة الّتي تحيض و يستقيم حيضها ثلاثة أقراء و هي ثلاث حيض. سعد بن عبد اللّه عن أيّوب بن نوح عن صفوان عن عبد اللّه بن مسكان عن أبي بصير قال: عدّة الّتي تحيض و يستقيم حيضها ثلاثة أقراء و هي ثلاث حيض. فالوجه في هذين الخبرين أيضاً التّقيّة لأنّهما يتضمّنان تفسير الأقراء بأنّها الحيض و قد بيّنّا نحن أنّ الأقراء هي الأطهار على أنّ قوله ثلاث حيض يحتمل أن يكون إذا رأت الدّم من الحيضة الثّالثة لأنّه يكون قد مضى لها حيضتان و ترى الدّم من الحيضة الثّالثة فتصير ثلاثة قروء و ليس في الخبر أنّها تستوفي الحيضة الثّالثة [↑](#footnote-ref-28)